

## واکاوی طریقت مولویه در دوره عثمانی از زمان ظهور عثمانی-ها تا پایان دوره سلطان احمد اول

معصومه درسار<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، ایران نویسنده مسئول.

نویسنده مسئول: masumehdorsar@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۰۷

### چکیده

مولویه یکی از طریقت‌های تأثیرگذار در تاریخ امپراتوری عثمانی بود که با سیاست نزدیک شدن به طبقات عالی، ارکان دولتی، و برقراری روابط تعاملی با آنان از جایگاه خاصی در قلمرو عثمانی برخوردار شد. بدین ترتیب مولویه قدرت گرفته و با سازگاری با اهداف سیاسی و مذهبی عثمانی‌ها، توانست مدت‌ها در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دوره عثمانی ایفای نقش کند. خواست بنیادی پژوهش حاضر، واکاوی مناسبات مولویه با دولت عثمانی تا پایان دوره سلطان احمد اول می‌باشد. روش تحقیق در این پژوهش روش توصیفی-تحلیلی و شیوه گردآوری اطلاعات نیز کتابخانه‌ای است. نتایج و یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که از نخستین سال‌های تأسیس دولت عثمانی، میان این دولت و طریقت مولویه مناسباتی وجود داشته است و رهبران این طریقت با نفوذ در دستگاه حکومتی عثمانی و ایجاد روابط تعاملی با حکمرانان عثمانی باعث انتشار اصول و عقاید مولویه در سراسر قلمرو عثمانی گشتند. چون مولویه موضع سیاسی بر علیه دولت عثمانی در پیش نگرفت و با مذهب عثمانی نیز عجین گشت، بنابراین جز در موارد بسیار نادر مورد سختگیری عثمانی‌ها واقع نشد و مدت‌ها پیوند ناگسستنی با دولت عثمانی برقرار نمود.

کلیدواژه: مولویه، عثمانی، آناتولی، مناسبات، تعامل.

### مقدمه

طریقت مولویه منسوب به مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶۷۲-۶۰۴ ق. / ۱۲۷۳-۱۲۰۷ م.)، یکی از طریقت‌های صوفیانه مهمی بود که با تأسیس امپراتوری عثمانی در سال ۶۷۹ ق. / ۱۲۸۰ م.، در آناتولی و بالکان گسترش بسیاری یافت. این طریقت بیشتر بر عناصر شهری تأکید داشت، به طوری که مریدان خود را اغلب از میان شهریاران و طبقات بالای جامعه جذب نمود. بدین ترتیب مولویه توانست با نفوذ در میان طبقه حاکم عثمانی، برای حفظ و تثبیت جایگاه خود در قلمرو عثمانی تلاش نموده و بتواند دوام و قرار این طریقت را تضمین نماید و گام مؤثری در انتشار این طریقت بردارد و به تدریج از شکل نهاد اجتماعی خودجوش خارج و شکلی دولتی و حکومتی به خود بگیرد. از طرفی نیز آیین مولویه و باورهای آنان با تسنن رسمی تفاوت چندانی نداشت. بدین ترتیب طریقت مولویه سعی کرد اصول و قواعد طریقت را با سنی‌گری طرح و تعدیل نماید. از این رو مولویه از یک سو دشمنی مدارس را تسکین داد و از دیگر سو نیز هواداری و پشتیبانی قدرت‌های سیاسی را به دست آورد. مولویه با رویکردی معنوی کوشید زهد مولانا را به گونه‌ای در دستگاه حکومتی عثمانی هدایت کند که به لحاظ شرعی نیز قابل قبول سلاطین عثمانی باشد. لذا مولویه با همسو کردن اعتقادات مذهبی خود با اهل سنت، تعامل با حکومت عثمانی را پیشه نمود و از این طریق راه را برای ورود به دربار عثمانی و انتشار مولویه در سراسر قلمرو عثمانی هموارتر ساخت و به نیرویی عظیم و پایدار مبدل گشت و وجود خود را قرن‌ها حفظ نمود.

در مورد طریقت مولویه و اصول اعتقادی آنان، کتاب‌ها و مقالات بسیاری به نگارش درآمده است اما به صورت منسجم در خصوص مناسبات آنان با دولت عثمانی و نیز روابط آنان با حکمرانان عثمانی بحثی صورت نگرفته و توجه جدی نشده است. از مهمترین مطالعات و تحقیقات صورت گرفته در خصوص طریقت مولویه و عقاید و آداب و رسوم آنان می‌توان موارد ذیل را بیان نمود: مولویه پس از مولانا از عبدالباقی گولپینارلی، سماع درویشان در تربت مولانا از ابوالقاسم تفضلی، مولانا دیروز تا امروز شرق تا غرب از فرانکلین دین لویس، سماع در تصوف از ابوالقاسم تفضلی، مولانا و چرخ درویشان از ایرا شمس فریدلندر، که مطالعات و تحقیقاتی تخصصی هستند که اغلب درباره ماهیت فکری و آداب و ارکان طریقت مولویه سخن گفته‌اند. مطالعات و تحقیقات دیگری هم مرتبط با مولویه صورت گرفته است که هر چند مطالعاتی تخصصی راجع به مولویه محسوب نمی‌شوند، اما

در بردارنده بررسی‌ها و تحلیل‌های مفیدی در خصوص این طریقت می‌باشند. لذا به دلیل اهمیت این طریقت و از آنجا که کمتر به واکاوی مناسبات طریقت مولویه با دولت عثمانی پرداخته شده است، پژوهش در این زمینه اهمیت دو چندانی پیدا می‌کند. مقاله حاضر در تلاش است با تکیه بر منابع گوناگون و توصیف و تحلیل، به واکاوی طریقت مولویه از آغاز شکل‌گیری دولت عثمانی تا پایان دوره سلطان احمد اول بپردازد. بر این اساس پژوهش حاضر جهت رسیدن به هدف اصلی خود تلاش می‌نماید به سؤالات ذیل پاسخ دهد. نقش مولویه در شکل‌گیری دولت عثمانی چه بوده است؟ فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی مولویه در دوره عثمانی به چه صورت بوده است؟ مناسبات مولویه با دولت عثمانی و حکمرانان عثمانی به چه صورت بوده است؟

### مناسبات مولویه با عثمانی‌ها از زمان ظهور عثمانی‌ها تا پایان دوره سلطان محمد اول (۸۲۳ ق.):

در زمان شکل‌گیری دولت عثمانی در قرن هفتم هجری قمری/ سیزدهم میلادی در قلمرو سلاجقه روم (۷۰۶-۴۶۹ ق. / ۱۳۰۷-۱۰۷۷ م.)، مولویه به عنوان طریقتی که سخت پایبند به چارچوب عقیدتی اهل سنت بود، در آناتولی جریان داشت و سلطان ولد بر مسند قطبیت آن بود (لوتیس، ۱۳۸۵: ۵۲۷؛ جلالی (به کوشش)، ۱۳۷۷: ۱۳۶؛ غنی، ۱۳۸۰: ۴۴۰/۲). وی با سازماندهی اندیشه‌های مولانا و آیین و آداب مولویه، از اهمیت بسیاری در سلسله مراتب مولویه برخوردار گردید (ریپکا، ۱۳۸۱: ۳۳۳). بدین ترتیب مولویه همزمان با تلاش آل عثمان جهت کسب قدرت در آناتولی و تأسیس حکومت، با فعالیت‌های گسترده‌ای که در آناتولی داشتند، توانستند در میان امرای آل عثمان نفوذ کنند (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۷: ۵۹۸/۱). با وجود آنکه دارالارشاد طریقت مولویه در قونیه متمرکز بود و قونیه جزئی از قلمرو امیرنشین قرمان بود (ایتسکویتس، ۱۳۷۷: ۳۷)، با این حال مولویه در تأسیس امیرنشین عثمانی ایفای نقش نمود. بنابراین زمینه‌های توجه عثمانی‌ها نسبت به مولویه فراهم گشت، به طوری که آن زمانی که اورخان اول (۷۶۱-۷۲۶ ق. / ۱۳۶۰-۱۳۲۶ م.) در صدد استحکام بخشیدن به قدرت فرمانروایی‌اش بود، پسرش سلیمان نیز در سازماندهی البسه عثمانی‌ها کوشید. وی کلاه «اسکوف»<sup>۱</sup> را که به دلیل احترام به مولانا در آناتولی رواج داشت، در میان عثمانی‌ها مرسوم کرد (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۹۰/۱). چنین به نظر می‌رسد که التفات و توجه عثمانی‌ها به مولویه در تشکیلات رسمی حکومتی‌شان از همین زمان، با این اقدام سلیمان آغاز گشت. از این زمان به بعد نیز، چلبی‌های طریقت مولویه از میان احفاد مولانا انتخاب شدند و در میان عثمانی‌ها نفوذ کردند (اینالجق، ۱۳۹۴: ۳۳۶).

بعد از مرگ سلطان ولد در سال ۷۱۲ ق. / ۱۳۱۲ م.، پسرش، اولو عارف چلبی، رهبر سلسله مولویه شد (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۰۰). در زمان او طریقت مولویه در سراسر قلمرو عثمانی گسترش یافت (زارکون، ۱۳۹۷: ۱۷۹). اولو عارف چلبی اگر چه مثل سلطان ولد مدیر و مدبر نبود، اما با سیرو سیاحت‌های خود، این اندیشه را که حالتی درونی و خیال‌گرایانه داشت ولی هنوز تساهل و ویژگی‌های انسانی خود را از دست نداده بود، به خوبی اشاعه داد. اما این اندیشه گسترش یافته، اندیشه‌ای بود که آهسته آهسته خود را در لفافه آداب و رسوم می‌پوشانید و آن را به مرکزی وابسته به مراکز تالی که به گروهی خاص انحصار داشت پیوند می‌داد و مراسم شکل یافته‌اش آرام آرام چهره می‌نمود. با این وجود وی نه تنها در اشاعه طریقت مولویه کوشید بلکه دستور ساخت مولوی‌خانه‌هایی را نیز صادر نمود (گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۳۵۳؛ لویزن، ۱۳۸۹: ۳۴۹/۲، ۳۵۱). پس از درگذشت اولو عارف چلبی در سال ۷۱۹ ق. / ۱۳۱۹ م.، برادرش، شمس‌الدین عابد چلبی، رهبر سلسله مولویه شد (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲: ۳۱۹). شمس‌الدین عابد چلبی با سرشت تند و انعطاف‌ناپذیر خود، مورد پسند واقع نشد. حتی این صفت واکنشی به وجود آورد که او را از مرکز مولویه دور ساخت، اما مولوی‌ها در امان ماندند. بعد از او نیز امیر عالم چلبی رهبری مولویان را عهده‌دار شد (گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۲۲۱، ۳۵۳).

بدین ترتیب می‌توان اظهار داشت که مولویه در هنگام ظهور حکومت عثمانی، به عنوان نیروی اجتماعی فعالی که پیوند عمیقی با تسنن داشت، در سازمان یافتن حکومت عثمانی نقش مؤثری ایفا نمود و حکومت عثمانی نیز در حین تأسیس حکومت، این طریقت را که کمال مطلوب اخلاقی را دارا بود و با تسنن عثمانی نیز همسو بود، پذیرا شد و با اتخاذ اقداماتی آنان را مطیع خود نمود. طبیعتاً معقول است که عثمانی‌ها در زمان تأسیس حکومت خود جهت تأمین و تثبیت مشروعیت دینی خود در عرصه افکار عمومی، با پذیرش نهادهای اجتماعی مقبول مردمی نظیر مولویه و برقراری پیوند با آنان گامی مؤثر در اقتدار و دوام و قوام حکومت خود بردارند. لذا می‌توان گفت حکومت عثمانی اتصال و ارتباط با طریقت مولویه را یکی از راه‌های حفظ موضع سیاسی و اجتماعی دولت خویش تلقی نمود و از این طریق توانست رضایت عامه مردم را به سوی خود جلب کند.

<sup>۲</sup> - کلاه مخصوص دراویش مولوی.

همراهی مولویه در سازمان‌یابی حکومت عثمانی، همواره توجه عثمانی‌ها نسبت به مولویه را در پی داشت، تا جایی که مولوی‌ها از حمایت‌های مالی عثمانی‌ها نیز برخوردار شدند و همه چلبی‌های طریقت مولویه به وقف وابسته شدند (گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۳۵۳) و بدین ترتیب مولویه در دولت عثمانی جایگاه خاصی یافت و در قلمرو عثمانی توسعه پیدا کرد (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۷: ۶۰۳/۱). به طوری که نزد همه مردم اعم از دانا و نادان، اشراف و اعیان، حاجب و سلطان مقبول واقع شد. حکمرانان عثمانی تا حدی به سلسله مولویه اعتقاد و ارادت یافتند که در جرم و جنایت، غالباً بر آنان حکم نمی‌کردند و این کار را بر عهده مشایخ ایشان می‌گذاشتند (شیروانی، بی‌تا: ۴۴۹؛ معصومعلیشاه، ۱۳۸۲: ۳۱۸/۲). منزلت والای مولویه در میان عثمانی‌ها به جایی رسید که آنان مناسبات نزدیک با دولت مرکزی برقرار نمودند (احسان اوغلو و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۲۲/۲). به گونه‌ای که در دوره سلطان مراد اول (۷۹۱-۷۶۱ ق. / ۱۳۸۹-۱۳۶۰ م.)، مولویه که با رهبری امیر عادل چلبی به ترویج عقاید مولویه می‌پرداختند، چنان مورد عنایت و توجه خاص قرار گرفتند که سلطان مراد اول هنگام تأسیس مؤسسه‌های خیریه، به احداث خانقاه درویش نیز همت گمارد (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۱۰۳/۲؛ ایجه و همکاران، ۱۳۸۴: ۴۳). حتی توجه وی را از این مسأله که دستور طلادوزی «اسکوف» به عنوان کلاه قراولان خاصه و صاحب منصبان دولت را صادر نمود، می‌توان درک نمود (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۹۶/۲؛ هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۶۶/۱).

طریقت مولویه در آناتولی همواره به فعالیت خود ادامه داد، به طوری که در دوره سلطان بایزید اول (۸۰۵-۷۹۲ ق. / ۱۴۰۲-۱۳۸۹ م.) نیز مولویه با رهبری امیر عالم چلبی دوم به فعالیت پرداخته (گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۲۲۱) و نسبت به گسترش ادب فارسی در سرزمین روم خدمات ارزنده‌ای از خود نشان داد (آریا، ۱۳۷۵: ۱۲۹؛ جلالی (به کوشش)، ۱۳۷۷: ۲۳). به گونه‌ای که تأثیر نفوذ و فعالیت آنان در قلمرو عثمانی به حدی رسید که اخلاف سلطان بایزید اول، از جمله سلطان محمد اول (۸۲۳-۸۰۵ ق. / ۱۴۲۱-۱۴۰۲ م.) نیز به زبان فارسی توجه خاصی پیدا کردند و بسیاری از نامه‌ها را به زبان فارسی می‌نوشتند (صفا، ۱۳۷۸: ۱۰۴/۴). در دوره سلطان محمد اول، عارف چلبی دوم عهده‌دار رهبری مولوی‌ها بود. در این دوره عثمانی‌ها به سبب شورش بدرالدین، برای طریقت‌هایی که اعتقاداتی بر خلاف اعتقاد رسمی آنان داشتند، مجازات‌های سنگین حتی اعدام تعیین کرده بودند، اما به مولوی‌ها آسیبی نرساندند، و مولوی‌ها از تعرض حکومت عثمانی در امان ماندند، ولی آنان را همچون قدرتی که به حمایت آنان برخاسته باشند نیز ندیدند (gölpinarli, 1953: 269-270). به نوعی می‌توان گفت که سلاطین عثمانی از تجربه‌ای که با دیگر طریقت‌ها در این زمان داشتند، استفاده کردند و در مورد آن‌ها جانب احتیاط را رعایت می‌کردند. با توجه به این گفته‌ها آشکار می‌شود که مولویه در این دوره با حمایت از جانب حکومت عثمانی و بهره‌مندی از موقوفات و احداث خانقاه‌ها شروع به نشر طریقت خود نمودند و به دلیل عدم فعالیت‌های سیاسی همواره روابط تعاملی با حکمرانان عثمانی برقرار نمودند و بدین ترتیب ارتباط حسنه‌ای بین مولویه و عثمانی‌ها برقرار شد.

#### مناسبات مولویه با عثمانی‌ها در دوره مراد دوم (۸۵۴-۸۲۳ ق.) و محمد دوم (۸۸۶-۸۵۵ ق.):

سلطان مراد دوم (۸۵۴-۸۲۳ ق. / ۱۴۵۱-۱۴۲۱ م.) نیز، به دلیل اینکه برای طریقت مولویه قدرتی قائل نبود و اسباب دردسر تلقی نمی‌کرد، به پشتیبانی جدی از مولویه پرداخت. مولوی‌خانه بزرگی نیز به دستور وی در ادرنه تأسیس گشت. بدین ترتیب سلطان مراد دوم طریقت مولویه را رسماً مورد حمایت حکومت مرکزی عثمانی قرار داد (solak-zade, 1989: 1/255). در این دوره پیر عادل چلبی دوم رهبری مولویه را بر عهده داشت. وی در دوره سلطان محمد دوم (۸۸۶-۸۵۵ ق. / ۱۴۸۱-۱۴۵۱ م.) نیز در مقام رهبری مولویان بود. سلطان محمد دوم نیز، به شکل گسترده‌ای حمایت خود را از مولویه آغاز کرد. وی نسبت به مولویه تعلق خاطر نزدیکی داشت و این طریقت را بدان جهت که فاقد قدرت تقابل می‌دانست، مشکل‌ساز تلقی نمی‌کرد (گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۲۲۱، ۳۵۳؛ کارامصطفی، ۱۳۹۵: ۱۹۱). بدین ترتیب مولویه با حمایت سلطان محمد دوم، در پی ارتباط با مسئولان دولتی درآمد، و بیش از پیش دارای هویت دیوان‌سالاری گشت و در ایالات و ولایات گسترش یافت (احسان اوغلو و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۴۷/۲). توجه سلطان محمد دوم به مولویه به حدی رسید که وی در زمان حمله به قسطنطنیه، یک شب قبل از حمله برای آنکه شور و هیجان در سربازان برانگیزد، درویشان را به چرخ و سماع می‌خواند. آنان با موج و نوسانی آرام و در سکوت محض به جانب سربازان حرکت می‌کردند. بدین ترتیب رقص و چرخ و شور و جذبه و وجد آنان، سربازان را از خود بی‌خود می‌کرد و سر از پا نمی‌شناختند و دیوانه وار برای جهاد و جنگ تحریک می‌شدند (کیلتی، ۱۳۳۹:

<sup>۲</sup> - مولویه می‌گویند سماع حالتی در قلب و دل ایجاد می‌کند که وجد نامیده می‌شود و این وجد حرکات بدنی چندینی به وجود می‌آورد که اگر این حرکات غیرموزون باشد اضطراب و اگر حرکات موزون باشد کف زدن و قص است (ابن بی‌بی المنجمه، ۱۳۵۰: ۱۱۴-۱۶۱).

۱۱۰-۱۰۸؛ لاموش، ۱۳۱۶: ۵۶). در واقع می‌توان چنین استنباط کرد که مولویه به عنوان سازمانی دینی بر معنویات و احساسات درونی سپاهیان سلطان محمد دوم تأثیر گذاشته و با تقویت روحیه جنگاوری و سوق دادن اندیشه و افکار لشکر عثمانی به فتح و تصاحب غنیمت، نقش مؤثری ایفا نموده و بدین ترتیب در تلقین و ترویج آرمان جهاد نقش تعیین کننده‌ای داشته است.

سلطان محمد دوم بعد از فتح قسطنطنیه مولوی‌خانه‌ای نیز در آنجا تأسیس نمود (گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۴۳۳). از آنجا که وی علاقه خاصی به درویشان و سماع کنندگان داشت، یکی از کلیساهای قسطنطنیه را تبدیل به زاویه درویشان نمود و دستور داد تا در زاویه شیخی باشد، و نظری در آنجا حضور داشته باشد که به امورات نظارت کند. یک حافظ روزهای جمعه بعد از نماز جمعه در مجلس سماع، مثنوی تدریس کند و در پایان صحبت و مراسم سماع، مجلس با قرائت قرآن به پایان رسد (تفضلی، ۱۳۷۷: ۷۰). از مهمترین مولوی‌های این دوره نیز خدایی‌صالح پدر شاهی بود که تحت حمایت محمودپاشا (متوفی ۸۷۹ ق. / ۱۴۷۴ م.)، وزیر سلطان محمد دوم، در تکیه سید کمال، به منصب شیخی نائل گشته بود (لویزن، ۱۳۸۹: ۳۵۷/۲؛ گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۱۹۵). در این دوره با توجه به حمایت حکمرانان و بزرگان عثمانی از مولویه، پیداست که مولویه در این زمان در هیچ نهضت دینی و سیاسی علیه حکومت عثمانی شرکت نکردند. بلکه با تکیه بر اصول مولویه و مراسم رایج این طریقت، در دستگاه لشکری و حکومتی عثمانی نیز نفوذشان بیشتر گشته و بدین ترتیب با خدمت به حکومت عثمانی مورد توجه هر چه بیشتر عثمانی‌ها نیز واقع گشتند.

سلطان محمد دوم همواره نسبت به مولوی‌ها احترام خاصی قائل بود، به گونه‌ای که زمانی که پس از تصرف قسطنطنیه ۸۵۷ ق. / ۱۴۵۳ م.، برای پیشرفت آینده شهر که ساکنین و هویتی بیزانسی داشت، به کوچ اجباری مسلمانان سایر نواحی از جمله قونیه به این شهر اقدام کرد (اینالجیق و گوگ بیلگین، ۱۳۸۷: ۵، ۸)، اما مولوی‌ها از این کوچ اجباری مستثنی بودند. به طوری که وقتی نماینده سلطان افرادی از حرف و صنایع مختلف قونیه را به قسطنطنیه کوچانید، وقتی آگاه شد یکی از اولاد مولانا در میان آنان است و مثنوی هم با خود به همراه دارد، او را از این کوچ اجباری معاف کرد و با احترام و هدایایی بسیار او را به قونیه بازگرداند (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۵۸۳/۱). این امر گویای این مسأله است که مولویه نزد سلطان محمد دوم جایگاه و منزلت بسیار والاتری نسبت به سایر مردم قلمرو عثمانی داشتند.

علاقه سلطان محمد دوم به مولویه به حدی رسید که حتی وزیری از طریقت مولویه به نام محمدپاشا قرامانی برگزید. انتخاب وزیر از طریقت مولویان، نشانگر نفوذ آنان در دستگاه حاکمیت عثمانی است و به نظر می‌رسد که سلطان محمد دوم آنقدر به آنان اعتماد و اطمینان داشت که مقام حساسی چون وزارت را به آن‌ها بسپارد. محمدپاشا قرامانی آخرین وزیر او بود که در سال ۸۸۲ ق. / ۱۴۷۷ م.، با مرگ سنان پاشا به مقام وزارت اعظم منصوب گردید. وی از علما بود و همانند سایر مولوی‌ها اهل ادب نیز بود و در شعر «نشانی» تخلص می‌کرد (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۵۵۹/۲). شخصیتی چون محمدپاشا قرامانی از اولاد مولانا گویای این است که اگر چه مولویه در تشکیلات عثمانی رسماً به سازمان یا نهادی چون ینی چری وابسته نبودند اما در دربار می‌توانستند مقاماتی کسب کنند. این وزیر عالم و دانشمند به دلیل وضع قوانین دولت عثمانی در عهد سلطان محمد دوم شهرت بسیاری کسب نمود (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۶۴۴/۱). مولویه در دوره سلطان محمد دوم به ترویج زبان فارسی نیز همت گماردند به گونه‌ای که سلطان محمد دوم نیز همانند سلطان محمد اول به زبان فارسی توجه نموده و بسیاری از نامه‌ها را به زبان فارسی می‌نوشت (صفا، ۱۳۷۸: ۱۰۴/۴). در حقیقت انتصاب مولوی‌ها به مقام حکومتی عثمانی در این دوره، گویای اتصال و ارتباط تعاملی مولویه با حکومت عثمانی و همسو بودن سیاست مذهبی و اجتماعی آنان با همدیگر می‌باشد.

در این عصر رفته رفته مولویه در بسیاری از شهرهای عثمانی به عنوان طریقتی که در میان نخبگان سیاسی طالب داشت، موقعیت خود را تثبیت کردند. در واقع حمایت نخبگان سیاسی تأثیر عمیقی در گسترش و انتشار مولویه در سرزمین عثمانی داشت (کارامصطفی، ۱۳۹۵: ۱۹۱). در این دوره با تثبیت موقعیت مولویه در قلمرو عثمانی، چهارده باب تکیه بزرگ و مجهز در شهرها و هفتاد و شش باب تکیه کوچک در شهرهای کوچکتر بنا شدند. به این ترتیب مولویه به طریقتی با پیروانی از طبقات حاکم عثمانی بدل شد و به نحوی روزافزون، صبغه‌ای سنی به خود گرفت (اینالجیق، ۱۳۹۴: ۳۳۶). در واقع چنین استنباط می‌شود که در این دوره چون مولویه موضع خاص سیاسی در پیش نگرفتند، موقعیت خود را در دستگاه حکومتی عثمانی تثبیت کردند، به طوری که با حکومت عثمانی پیوند عمیقی یافتند و این روابط تعاملی با عثمانی‌ها انتشار هر چه بیشتر طریقت مولویه را در قلمرو عثمانی در پی داشت.

مناسبات مولویه با عثمانی‌ها از دوره بایزید دوم (۸۸۵ ق.) تا پایان دوره سلیمان اول (۹۷۴ ق.):

سلطان بایزید دوم (۹۱۷-۸۸۵ ق. / ۱۵۱۲-۱۴۸۱ م.) نیز از جمله سلاطینی بود که نسبت به مولوی‌ها و از جمله جمال‌الدین چلبی ارادت داشت. از آنجایی که جمال‌الدین چلبی تولد بایزید دوم را بر سلطان محمد دوم بشارت داده بود، از این رو سلطان بایزید دوم به وی و مولانا احترام بسیاری قابل بود (گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۲۲۲)، چنانچه صندوقچه‌های آرامگاه مولانا را تجدید کرد و پارچه‌های گرانبهایی فرستاد تا بر روی صندوق‌ها بیندازند. علاوه بر آن تعمیراتی نیز در آرامگاه صورت داد. علی‌رغم تبلیغات مؤثر شاه اسماعیل اول در این دوره در آناتولی، نه تنها گرایش سنی مولویه از بین نرفته بود، بلکه قوت هم گرفته بود، به طوری که حمایت هر چه بیشتر دولت عثمانی از مولویه را به همراه داشت (gölpinarli, 1953: 269-270). سلطان بایزید دوم با ترویج زبان فارسی از سوی مولویه در قلمرو عثمانی نیز مخالفتی نداشت. سماجت سلطان بایزید دوم برای جلب جامی عارف و دانشمند فارسی زبان نیز، خود بیانگر میزان توجه و اهتمام وی به امر دانش و دانشمندان فارسی و عدم مخالفت با زبان فارسی بود (طاشکبری‌زاده، ۱۳۸۹: ۴۱ مقدمه). چنین به نظر می‌رسد که سلطان بایزید دوم چون با هیچ‌گونه اقدام سیاسی و مخالف حکومت از جانب مولویه مواجه نشده است، بنابراین روابط حسنه و تعاملی با مولویه در پیش گرفت و با حمایت از مولویه و فعالیت‌های ادب فارسی آنان، گامی در جهت تقویت وجهه فرهنگی و علمی حکومت خویش نیز برداشت.

در دوره سلطان بایزید دوم بعد از جمال‌الدین چلبی، خسرو چلبی به جای او بر مسند چلبی‌گری نشست. وی نه تنها در دوره سلطان بایزید دوم، بلکه در روزگار سلطان سلیم اول (۹۲۵-۹۱۷ ق. / ۱۵۲۰-۱۵۱۲ م.) نیز در مقام چلبی بود. سلطان سلیم اول هم به مولویه و درگاه مولانا ارادت داشت و موقوفات زیادی به آن داد. وی برای مولوی‌خانه قونیه نیز وقف‌هایی اختصاص داد. یک راه آبی نیز تا خانقاه مولانا احداث نمود و آب آرامگاه را تأمین کرد (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۳۲۷/۲؛ gölpinarli, 1953: 154). وی در اثنای سفرهایش به ایران و مصر نیز بارها به زیارت تربت مولانا رفت (çelebi, 1997: 224). بدین ترتیب به حمایت و پشتیبانی سلطان سلیم اول از مولویه، مولوی‌ها در این دوره نیز کماکان به فعالیت خود ادامه دادند. از آنجایی که در دوره اوج جنگ‌های عثمانی و ایران در زمان سلیم اول، طریقت‌های صوفیه خاصه بکتاشیه که به ینی چری منسوب بودند، مورد تعقیب حکومت قرار گرفتند، و دستور تخریب خانقاه‌ها داده شد، هیچ خطری متوجه مولوی‌ها نشد و مولوی‌خانه‌ها خراب نشدند. این مسأله گویای این است که بین مولویه و دولت عثمانی ارتباط عمیقی وجود داشت (شیبی، بی‌تا: ۹۶؛ ساسانی، ۱۳۵۴: ۱۷۴). در واقع زمانی که عثمانی‌ها با طریقت‌های دیگر سیاست خصمانه در پیش می‌گرفتند و یا به سرکوبی گروه‌های مذهبی می‌پرداختند، امتیازی محسوب می‌شد بر مولویه (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۰۳). چرا که زمانی که بکتاشیه و طریقت‌های وابسته به آن به دلیل رواج اندیشه‌های غالی و نیز گرایش به تبلیغات صوفیه، نگرانی خاطر عثمانی‌ها را بر می‌انگیخت و روابط تقابلی میان آنان را منجر می‌شد (شاه، ۱۳۷۰: ۱۴۵/۱)، حکومت عثمانی برای کاهش نفوذ بکتاشیه، طریقت رقیب بکتاشیه یعنی مولویه را برای از میان بردن بکتاشیه به خدمت گرفته و تقویت می‌کرد و سیاست حمایت از مولویه را اتخاذ می‌نمود (لوئیس، ۱۳۵۰: ۲۲۷؛ شاه، ۱۳۷۰: ۲۷۰/۱). این مسائل فرصت مناسبی برای نفوذ و رشد و گسترش در مولویه در داخل حاکمیت عثمانی بود تا از خلأیی که در اثر روابط تقابلی حکومت عثمانی با بکتاشیه و برخی دیگر از طریقت‌های تصوف به وجود آمد، مولوی‌ها به نفع خود استفاده کنند. در واقع می‌توان گفت مولویه به دلیل دوری از اندیشه‌های مخالف عثمانی و عدم گرایش به دعوت‌های صوفیه، نه تنها از سختگیری‌ها و مجازات عثمانی‌ها مصون می‌ماندند، بلکه حمایت و تقویت نیز می‌شدند. لذا به نظر می‌رسد حضور مولوی‌ها در دستگاه خلافت عثمانی، موجب کاهش نفوذ بکتاشیه گردید.

علاقه و ارتباط سلطان سلیم اول به مولویه، توجه او به زبان فارسی را نیز در پی داشت. تا حدی که وی به فارسی نیز اشعار بسیاری سرود (طاشکبری‌زاده، ۱۳۸۹: ۴۰ مقدمه). سلطان سلیمان اول (۹۷۴-۹۲۶ ق. / ۱۵۶۶-۱۵۲۰ م.) نیز از ارادتمندان طریقت مولویه بود و به آرامگاه مولانا عنایت نشان داد، و در جوار بارگاه مولانا در قونیه مسجدی با دو مناره و سماعخانه‌ای با چند حجره برای مراسم درویش مولوی بنا نمود (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۳۲۵/۲؛ چلبی، ۱۳۱۴: ۲۳/۳-۲۱). علاوه بر آن صندوقچه‌ای مرمرین بر آرامگاه مولانا و پسرش ساخت. صندوقچه چوبی آرامگاه مولانا را نیز روی مزار پدر مولانا، سلطان‌العلماء، انتقال داد (لوئیس، ۱۳۸۵: ۵۵۸؛ چلبی، ۱۳۱۴: ۲۶/۳-۲۵). سلطان سلیمان اول با این نوع احترامات به طریقت مولویه، درویش مولوی را که هم جمعیت زیادی داشتند و هم مریدان و معتقدان بسیاری داشتند، به سوی خود جذب نمود (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۳۲۵/۲). در این دوره با حمایت‌های مالی سلطان سلیمان اول، مولوی‌ها از نظر مالی یکی از بهترین ادوار خود را داشتند، به ویژه خسرو چلبی، خلیفه وقت مولویه، که در دوره سلطان سلیمان اول نیز بر مسند چلبی‌گری بود، از موقعیت ممتازی برخوردار شد (لوئیس، ۱۳۸۵: ۵۵۸). سلطان سلیمان اول در سال ۹۴۰ ق. / ۱۵۳۴ م. هنگام رفتن به عراق، بارگاه مولانا را نیز زیارت کرده و برای پیروزی اردوی خود در آنجا دعا کرده است (solak-zade, 1989: 2/181). وی همچنین شخصی از مولوی‌ها به نام محمد بن خرم را به عنوان یکی از چهار عالم اصلی و مدرس مدارس سلیمانیه برگزید (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۳۳۶/۲). در این دوره مولویه به حدی رونق داشت که دربار عثمانی نیز رعایت این طریقت را می‌کرد و

حتی گاهی برخی از دربار به زیارت آرامگاه مولوی‌ها می‌رفتند. چنان که در سال ۹۶۱ ق. / ۱۵۵۴ م. یکی از اعیان دربار به نام سید علی قیپوران به قونیه رفته و در آنجا مرقد بهاء‌الدین ولد و مولانا جلال‌الدین و بهاء‌الدین سلطان ولد را زیارت کرده است (حاکمی، ۱۳۸۴: ۱۶۰). چنین به نظر می‌رسد که چون مولوی‌ها موضع خاص سیاسی نداشتند، سلطان سلیمان اول بر مولویه به عنوان پشتوانه معنوی و نیروی اجتماعی قوی تکیه کرده و از طریق تقویت این سلسله در حقیقت گامی نیز در تحکیم قدرت خود برداشته است.

توجه و ارتباط سلطان سلیمان اول به مولویه، علاقه وی به فارسی‌گویی و فارسی‌سرایی را نیز به همراه داشت (طاشکیری‌زاده، ۱۳۸۹: ۴۰ مقدمه). شاهزاده مصطفی فرزند سلطان سلیمان اول نیز که اهل شعر و ادب بود، به مولویه گرایش داشت و به مثنوی خوانی نیز اظهار علاقه خاصی از خود نشان می‌داد (لابی‌ار، ۱۳۷۵: ۷۹۷/۲؛ هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۲۱۵/۲). اما با وجود علاقه و توجه سلاطین عثمانی بر خصلت فارسی‌گویی مولویه، بر اساس تعصبات دولت سنی مذهب عثمانی زبان فارسی مردود بود و اعتقاد عثمانی‌ها بر این بود که هر کسی فارسی می‌خواند نیمی از ایمانش بر باد رفته است (کین راس، ۱۳۷۳: ۱۶۴). در واقع با آن که عده‌ای از علما مولویه و مثنوی را می‌ستودند، برخی از علما نیز نسبت به مولویه بدبین بودند و از جمله دلایل آن بدبینی ناشی از این بود که در کتاب مثنوی، روح و عمقی می‌دیدند که در نظریه‌ها و رساله‌های تصوف سایر فرقه‌های صوفیه وجود نداشت. بنابراین نسبت به مولویه احساس خطر می‌کردند. دلیل دیگر مخالفت نیز برپایی مراسم رقص و سماع مولوی‌ها بود (لابی‌ار، ۱۳۷۵: ۷۹۹/۲). با این همه می‌توان ادعان داشت مولوی‌ها به عنوان مروج اصلی زبان فارسی در قلمرو عثمانی مورد خشم و غضب حکومت عثمانی قرار نگرفتند، چرا که گرایش مولویه به زبان فارسی هرگز مشکلات و پیامدهای سیاسی-مذهبی برای دولت عثمانی به همراه نداشت و مولوی‌ها افرادی بی‌آزار بودند، بنابراین طبیعی است که مورد آزار واقع نشدند.

ظاهراً مولویه در این دوره مرحله انشعاب را نیز تجربه کرد. بدین ترتیب که در این دوره در میان جریانات شیعی-باطنی در آناتولی، مولوی‌های فعالی چون دیوانه محمد چلبی نوه دختری سلطان ولد (کارامصطفی، ۱۳۹۵: ۱۷۹؛ تدین، ۱۳۸۸: ۴۶۲)، یوسف سینه چاک و شاهی که پیروانشان نیز شمسیه خوانده شدند، به مردم روی آوردند. این شاخه از مولویه از عرف اجتماعی و راه و رسم دینی دوری می‌جست و نسبت به سنت و شریعت عثمانی بی‌توجهی می‌کرد و به نقض آن می‌پرداخت (لوینز، ۱۳۸۹: ۳۵۱/۲؛ کارامصطفی، ۱۳۹۵: ۱۷۹). اما با این وجود در این اوان دیوانه محمد چلبی بیش از همه در اشاعه مولویه کوشید و مولوی‌خانه‌های بسیاری در نقاط مختلف به همّت یا به افتخار او افتتاح گردید (گولپینارلی، ۱۳۷۴: ۱۸۰؛ نظامی، ۱۳۹۷: ۱۹۷). به طوری که آورده‌اند «محمد سفری به استانبول کرد و در خانه مجلل اسکندریاشا اقامت گزید. اسکندر باغ‌های میوه کوله را در غلطه وقف کرد و به احترام محمد، مولوی‌خانه‌ای در آنجا ساخت» (لوینز، ۱۳۸۹: ۳۶۴/۲). یوسف سینه چاک نیز از مولوی‌های پرکار بود، به طوری که نخستین گزیده مثنوی در سرزمین عثمانی را فراهم ساخت و آن را جزیره مثنوی نامید (اسفندیار، ۱۳۹۴: ۱۴۴). وی شاگردان بسیاری پرورد که در اشاعه طریقت مولویه کوشیدند. از جمله آنان می‌توان به عارفی، حسن گناهی و حسن سماعی استانبولی اشاره نمود. آنان بخشی از زندگی خود را در سفر گذراندند و علاوه بر گستردن طریقت مولویه، بر شعر ترکی نیز تأثیری ژرف نهادند (شریفی، ۱۳۸۳: ۸۳۸/۶).

به طور کلی می‌توان گفت شاخه شمسیه مولویه به حدی با مردم سازش نمودند که حتی روستاهای مولوی‌نشین ایجاد کردند. حوزه‌های علمی، این گروه مولویه را افراطی تلقی کرده و نمی‌پسندیدند، چرا که آنان علاوه بر رفتار اجتماعی نامتعارف، به اعتقادات باطنی و علوی گرایش پیدا کرده بودند و حتی به آرای بکتاشیه و حروفیه متمایل گشته بودند و با آنان همسویی و همفکری داشتند (گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۳۵۵). مقوله استوا<sup>۳</sup> نیز که از آیه قرآنی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه: آیه ۵) گرفته شده بود و بسیار مورد نظر حروفیه بود، در آنان اثر گذاشت. گویا کتاب جاودان فضل‌الله نیز در بین این گروه از مولوی‌ها خوانندگانی داشته است. با آنکه این گروه مولوی‌ها مجذوب تأویلات باطنی حروفیه شدند و از استوا و بیست و هشت و سی و دو حرف صحبت کردند، ولی هرگز فضل‌الله را به جای جلال‌الدین مولوی نشاندهند. در اشعار دیوانه محمد چلبی و یوسف سینه چاک نیز عقاید حروفیه کاملاً عیان است (خیایوی، ۱۳۷۹: ۲۶۱؛ آژند، ۱۳۶۹: ۱۲۱). با آنکه در این دوره مولویه به دو مشرب شمسی (ابداعی، علوی) و ولدی (سنتی) تبدیل گشت، اما هرگز به تشکیل شاخه‌های مجزا منجر نشد (زارکون، ۱۳۹۷: ۱۷۸). در حالت کلی چنین به نظر می‌رسد که دیوانه محمد

<sup>۳</sup> - در میان مولویه، استوا که در خرّقه، کناره دسته گل و در میان کلاه و از قسمت فوقانی کشیده می‌شد به تأثیر حروفیه بود. در سماع‌خانه نیز به خط مزمنی که از مسند شیخ تا دم در کشیده می‌شد و سماع‌خانه را به دو قسمت تقسیم می‌کرد، خط استوا گفته می‌شد که به تأثیر از حروفیه بود (خیایوی، ۱۳۷۹: ۲۶۲).

چلبی و یوسف سینه چاک به عنوان فعالان طریقت مولویه، بیش از آنکه به مبانی دینی جامعه توجه نمایند به اصول اعتقادی طریقت مولویه توجه نمودند. بدین ترتیب با اعتقادات درونی خود در جذب و هدایت مردم کوشیدند و با تکیه بر ابعاد مذهبی طریقت خود توانستند در سیاست‌های مختلف برای حفظ طریقت موفق عمل کنند. از طرفی نیز چون محتوای مبارزه‌جویانه به فعالیت‌های خود راه ندادند، نظر نامساعد عثمانی‌ها را نیز برناینگیختند.

### مناسبات مولویه با عثمانی‌ها از دوره سلیم دوم (۹۷۳ ق.) تا پایان دوره احمد اول (۱۰۲۶ ق.):

در دوره سلطان سلیم دوم (۹۷۳-۹۸۱ ق. / ۱۵۷۴-۱۵۶۶ م.) نیز مولویه به اندازه‌ای در امپراتوری عثمانی رواج یافته بود که به طریقتی ملی تبدیل شده بود. بدین ترتیب سلطان سلیم دوم ارکان دولتی و دانشمندان را نیز به طریقت مولویه وارد نمود. چرا که مولویه بن مایه‌های متعدد دیوانی، معنوی، فرهنگی و ادبی را در بر داشت (Yilmaz, 1984: 94-95). در این دوره طریقت مولوی حال و هوای فرهیخته و بانزاکتی را به خود گرفت و سنت‌های معنوی آن فراگیر گردید و راه و رسم‌های بسیار متنوعی که در اویش توصیه می‌کردند موجب پدید آمدن روح تحمل و تساهلی فوق‌العاده نسبت به سلیقه‌های گوناگون در زندگی معنوی گردید (لوپزن، ۱۳۸۹: ۳۵۱/۲).

سلطان مراد سوم (۱۰۰۳-۹۸۱ ق. / ۱۵۹۵-۱۵۷۴ م.) نیز، نسبت به مولویه توجه خاصی داشت (اینالچق، ۱۳۹۴: ۳۳۶). او در یکی از اشعار دیوانش ارزش و حرمتی را که نسبت به مولویه داشت، بیان نموده است (haksever, 2002: 25). وی به دلیل توجه به مولوی‌ها، مولوی‌خانه‌هایی را از جمله در قونیه گسترش داد و حجره‌هایی نیز برای درویشان تأسیس نمود. وی خانقاه‌هایی را بنیاد کرد تا مولوی‌ها در آن ساکن شوند و هر سحر ورد خوانند تا ارشاد شوند (gölpınarlı, 1953: 155). وی در سال ۹۹۵ ق. / ۱۵۸۷ ق. در بیت‌المقدس نیز خانقاهی دو طبقه برای مریدان مولویه بنا نمود که یک طبقه برای عبادت و دیگری جهت سکونت صوفیان و درویشان اختصاص یافت (مبلغی آبادانی، ۱۳۷۶: ۹۱۵/۲). در این دوره فرخ چلبی به جای خسرو چلبی بر مسند چلبی‌گری نشست. وی برجسته‌ترین مولوی عصر سلطان مراد سوم نیز بود. مدرسه قراطایی که مولانا در زمان حیات خود در آن تدریس می‌نمود، در این دوره به فرخ چلبی واگذار شد و وی در آنجا به تدریس مشغول گردید. چون فرخ چلبی همانند خان‌ها و پادشاهان زندگی می‌کرد و به خانه اشراف رفت و آمد داشت و هر کسی را حضور نمی‌پذیرفت، این کارها راه انتقاد و ایراد بر او را گشود و اختلاف بین چلبی‌ها بروز کرد. چلبی‌ها علیه او قیام کردند و فرخ چلبی هجده سال معزول گشت. یعنی حکومت که تا آن زمان دست تعدی به مقام چلبی‌ها دراز نمی‌کرد، برای نخستین بار فرخ چلبی را از خلافت خلع کرد و او را از این مقام برکنار نمود (گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۲۲۵-۲۲۴). این گونه استنباط می‌شود که در دوره سلطان مراد سوم مولویه مورد توجه ویژه حکومت عثمانی واقع بودند. تأسیس مولوی‌خانه‌های متعدد در این دوره نیز گویای اهمیت بسیار مولویه نزد حکومت عثمانی و مورد حمایت واقع شدن از طرف جامعه عثمانی است. اما این حمایت و پشتیبانی تا زمانی ادامه داشت که خطری از نظر فکری یا سیاسی مورد توجه دستگاه حاکمیت و امپراتوری عثمانی نباشد. هر زمان که سلاطین عثمانی از جانب مولوی‌ها احساس خطر می‌کردند روش دیگری را در پیش می‌گرفتند. به عنوان مثال، زمانی که احساس شد چارچوب فکری فرخ چلبی به عنوان رهبر مولوی‌ها باعث ایجاد تنش در میان مولویه می‌گردد، او را از مقامش خلع کردند تا خدشه‌ای بر شرایط مطلوب حاکم میان مولوی‌ها، و نیز میان مولویه و جامعه عثمانی وارد نگردد، که این مسأله بیانگر این است که سلطان مراد سوم همواره در صدد حفظ مناسبات تعاملی با مولوی‌ها بوده است و در این سیاستش نیز تا حدود زیادی موفق بود.

مولویه از قرن یازدهم هجری قمری / هفدهم میلادی نیز تقریباً به صورت سازمانی دولتی درآمد و وزرا و پادشاهان برای این سازمان اهمیت خاصی قائل شدند و زبردستانی که تحت نفوذ آنان بودند به مولویه تمایل پیدا کردند (gölpınarlı, 1953: 248). در واقع مولویه به دلیل اینکه معمولاً از حرکات ناهنجار اجتماعی و دینی دوری کرده‌اند، اعتماد دولت عثمانی را جلب کرده و بدین صورت از بارزترین صوفی‌های دولت عثمانی تلقی گشته و مورد توجه واقع شده‌اند (yaşar ocak, 1999: 1/130). از معروف‌ترین سلاطین عثمانی پیرو مولویه در این عصر، سلطان احمد اول (۱۰۲۶-۱۰۱۲ ق. / ۱۶۱۷-۱۶۰۳ م.) بود. در دوره او بوستان چلبی اول جانشین فرخ چلبی گشت و امورات مربوط به اوقاف مولویه را سروسامان داد. سلطان احمد اول نیز از محبان او شد. مخصوصاً به خاطر رویایی که دیده بود، بر احترام خود نسبت به بوستان چلبی افزود (gölpınarlı, 1953: 157). سلطان احمد اول در مراسم سماع شرکت می‌کرد و سایرین را هم به پیروی از طریقت مولویه تشویق می‌نمود. او حتی در شعری ارادت خود را به مولانا و مثنوی به صورت بسیار زیبایی نشان داده است (لوئیس، ۱۳۸۵: ۵۵۹؛ گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۲۲۶). بوستان چلبی اول را از ارباب ملامت می‌شمرده‌اند. او هر چه به دست می‌آورد به فقیران و درویشان می‌داد. در زمان او آیین مولویه گسترش زیادی یافت. چون زاویه شام کوچک بود، در آنجا مولویخانه‌ای را ساختند و از او شیخی برای آنجا درخواست کردند. بوستان چلبی هم قرتال دده را روانه آنجا کرد. مولوی‌خانه گلیبولی، مولوی‌خانه

ینی قاپو (گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۲۲۷-۲۲۶، ۴۲۹) و خانقاه گالاتا در استانبول نیز در این دوره تأسیس شد (نظامی، ۱۳۹۷: ۱۹۷). مشخص است که در این دوره نیز سلطان احمد اول با برقراری روابط تعاملی با مولوی‌ها باعث گسترش طریقت مولویه در قلمرو عثمانی و دوام مناسبات حسنه مولویه با عثمانی شده است.

به طور کلی می‌توان بیان نمود که در این عصر مولویه به حدی رایج شد که حتی برخی مدارس را نیز به خانقاه تبدیل کردند. از جمله در زمان حکمرانی دولت عثمانی بر عراق، در سال ۱۰۱۷ ق. / ۱۶۰۸ م. مدرسه مستنصریه با آن همه عظمت که عالی‌ترین نمونه مدارس اسلامی بود، به صورت مولوی‌خانه درآمد (کیانی، ۱۳۶۹: ۱۰۵-۱۰۴). همچنین در این عصر به دلیل گسترش فرهنگ مولوی‌گری، مولوی‌خانه‌هایی نیز احیاء شدند، که از جمله آنان مولوی‌خانه بغداد و مولوی‌خانه بورسه بودند (ایچه و همکاران، ۱۳۸۴: ۴۷). فعالیت بوستان چلبی در این دوره به حدی رسید که افراد برجسته‌ای تحت ارشاد او به مولویه گرایش یافتند. از جمله آنان اسماعیل آنقروی بود که وی نه تنها با ارشاد بوستان چلبی به طریقت مولویه وارد شد، بلکه شارح معروف مثنوی نیز گشت (اسفندیار، ۱۳۹۴: ۱۴۶-۱۴۵). اسماعیل آنقروی با فراگیری کامل آداب و اصول مولویه و اتمام مراتب سیر و سلوک، در مقام شیخ طریقت مولویه در سال ۱۰۱۹ ق. / ۱۶۱۰ م. به مولوی‌خانه غلظه در استانبول فرستاده شد و بیست و یک سال تمام بدون وقفه تا زمان مرگش شیخ مولوی‌خانه غلظه بود و به تألیف آثار عرفانی و تربیت مریدان روزگار می‌گذرانید (yetik, 1992: 60).

### نتیجه‌گیری

مولویه یکی از طریقت‌های مهمی بود که برای حفظ موجودیت خود و تضمین دوام جایگاه خود در ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی و معنوی، به جریان اصلی قدرت در آناتولی یعنی عثمانی‌ها نزدیک شد و با پیوستن به طبقات عالی نفوذ عمیقی در جامعه عثمانی نمود. امپراتوری عثمانی نیز برای تثبیت قدرت حکومت مرکزی، پذیرش آنان را گامی مؤثر در اقتدار حکومت خود تلقی نموده و از اندیشه‌های معنوی مولویه بهره‌مند گشت و آنان را مورد حمایت و پشتیبانی خود قرار داد. به طوری که سیاست تعامل با مولویه را اتخاذ نموده و مولوی‌ها و شیوخ آنان از جوانب مختلف مورد توجه ارکان دولتی و سلاطین عثمانی قرار گرفتند. سازگاری مذهبی مولویه با عثمانی‌ها و عدم گرایش به تبلیغات صفویه، تقویت قوای معنوی و روحیه جنگاوری سپاه عثمانی، همچنین عدم دخالت در نهضت‌های اجتماعی، دینی و سیاسی علیه دستگاه حکومتی عثمانی، از عوامل مهم تعامل و وابستگی عثمانی‌ها به مولویه گشت. از طرفی نیز چون مولوی‌خانه‌ها به مثابه نهادهای تعلیم و تربیت بودند، بدین ترتیب فعالیت‌های مولویه در زمینه‌های شعر و ادب نیز در جامعه عثمانی کارگر افتاد و باعث شد دولت عثمانی در عرصه‌های مختلف ادبی، فرهنگی و هنری نیز به پیشرفت نائل آید. در واقع مولویه همواره در راستای اهداف حکومت حرکت می‌کرد و نه تنها مقید بود که در نظم سیاسی و اجتماعی خللی ایجاد نکند، بلکه مقید بر این مسأله نیز بود که بر خلاف منش اعتقادی و مذهبی عثمانی‌ها عمل نکند. در نتیجه مولویه با دور نگه داشتن خود از نهضت‌های سیاسی، اجتماعی و دینی در امپراتوری عثمانی موقعیتش را تحکیم بخشید. بدین ترتیب مولویه در حیات سیاسی و اجتماعی خود چه از سوی کسانی که در مقام چلبی نشستند و چه از سوی دیگر مشایخ مولوی و مولوی‌ها، هیچ‌گاه نقش جدی در مبارزه ضد حکومت و مخالفت با دولت ایفا نکرده‌اند. بنابراین پایبندی مولویه به اصول سیاسی، اجتماعی و مذهبی عثمانی، احتمال شورش از جانب مولویه را نیز از بین برد و مانع از روابط تقابلی عثمانی‌ها با آنان گشت و حکمرانان عثمانی با توجه و عنایت به طریقت مولویه، سبب شدند مولویه به عنوان نیروی اجتماعی فعال و مقتدر و پایدار در قلمرو عثمانی همواره به فعالیت پرداختند و در سازمان یافتن حکومت عثمانی نقش به‌سزایی ایفا نمودند. در واقع مولوی‌ها تا دوره سلطان احمد اول غیر از موارد نادر با عثمانی‌ها در تقابل و تنش نبودند و بدین ترتیب از جانب حکمرانان عثمانی نیز مورد سختگیری و تعقیب واقع نشدند.

### منابع و مأخذ

#### قرآن کریم

آریا، غلامعلی، کلیاتی در مبانی عرفان و تصوف، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا، ۱۳۷۵، تهران.



آژند، یعقوب، حروفیه در تاریخ، نشر نی، ۱۳۶۹، تهران.

ابن بی بی المنجمه، امیر ناصرالدین حسین بن محمد بن علی الجعفری الرغدی، اخبار سلاجقه روم، به اهتمام محمدجواد مشکور، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰، تهران.

احسان اوغلو، اکمل الدین و محمدعاکف آیدین، فریدون مصطفی امجن، ایلبر اورتایلی، عبدالقادر اوزجان، محمد ایبشرلی، کمال بیگدلی، دولت و جامعه در دوره عثمانی، ترجمه علی کاتبی و توفیق هاشم پور سبحانی، مهدی گلچین عارفی، حجت فخری، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، کتاب مرجع، ۱۳۹۷، تهران.

اسفندیار، محمودرضا، نگاهی به احوال و آثار انقروی و گزیده او از مثنوی با عنوان نصاب مولوی، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان، شماره چهل و ششم، ۱۳۹۴، عرفان اسلامی.

اوزون چارشی لی، اسماعیل حقی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، کیهان، ۱۳۷۷، تهران.

— تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، کیهان، ۱۳۷۹، تهران.

ایتسکویتس، نورمن، امپراتوری عثمانی و سنت اسلامی، ترجمه احمد توکلی، پیکان، ۱۳۷۷، تهران.

ایجه، سماوی و بهاتان مان، محمود شکیراوغلو، تورکل مین باش، بورسا نخستین پایتخت امپراتوری اسلامی، ترجمه شهناز بیگی بروجنی، پانیزد، ۱۳۸۴، تهران.

اینالچق، خلیل، امپراتوری عثمانی عصر متقدم ۱۳۰۰-۱۶۰۰، ترجمه کیومرث قرقلو، بصیرت، ۱۳۹۴، تهران.

— و م. طیب گوک بیلگین، شهر شکوه دیرین، استانبول از فتح پایتخت روم شرقی تا زوال دارالخلافه عثمانی، ترجمه علی کاتبی، نشر کتاب مرجع، ۱۳۸۷، تهران.

بدلیسی، شرف الدین بن شمس الدین، شرفنامه، تحقیق و تصحیح ولیامینوف ولادیمیر، اساطیر، ۱۳۷۷، تهران.

تاریخ آل سلجوق در آناتولی، محقق و مصحح نادره جلالی، میراث مکتوب، ۱۳۷۷، تهران.

تدین، عطالله، جلوه های تصوّف و عرفان، تهران، ۱۳۸۸، تهران.

تفضّلی، ابوالقاسم، سماع درویشان در تربت مولانا، تنویر، ۱۳۷۷، تهران.

چلبی، اولیا، سیاحت نامه، مطبعه اقدام، ۱۳۱۴هـ، استانبول.

حاکمی، اسماعیل، سماع در تصوف، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۴، تهران.

خیاوی، روشن، حروفیه، تحقیق در تاریخ و آراء و عقاید، نشر آتیه، ۱۳۷۹، تهران.

ریاحی، محمدمامین، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، پاژنگ، ۱۳۶۹، تهران.

ریپکا، یان، تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، ترجمه عیسی شهابی، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، تهران.

زارکون، تی یری، طریقت در سرزمین های ترک از آناتولی تا شرق ترکستان، تصوف و طریقت، نگاهی تاریخی، ترجمه علیرضا رضایت، حکمت، ۱۳۹۷، تهران.

ساسانی، خان ملک، یادبودهای سفارت استانبول، بابک، ۱۳۵۴، تهران.

- شاو، استانفورد جی، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰، مشهد.
- شریفی، مولویه، دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در آناتولی و بالکان، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳، تهران.
- شیبلی، مصطفی کامل، همبستگی میان تصوف و تشیع، ترجمه، تلخیص و نگارش علی اکبر شهبابی، دانشگاه تهران، (بی تا)، تهران.
- شیروانی، زین العابدین بن اسکندر، بستان السیاحه، کتابخانه سنایی، (بی تا)، تهران.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، فردوس، ۱۳۷۸، تهران.
- طاشکبری زاده، عصام الدین احمد، الشقائق النعمانیة فی علماء الدوله العثمانیه، تصحیح و تحقیق محمد طباطبائی بهبهانی (منصور)، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹، تهران.
- غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام و تطورات و تحولات مختلفه آن از صدر اسلام تا عصر حافظ، زوار، ۱۳۸۰، تهران.
- کارامصطفی، احمد تارگون، تاریخ کهن قلندریه، ترجمه مرضیه سلیمانی، فرهنگ معاصر، ۱۳۹۵، تهران.
- کیانی (میرا)، محسن، تاریخ خانقاه در ایران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۹، تهران.
- کیلتی، برناردین، سقوط قسطنطنیه، ترجمه مصطفی مقربی، نیل، ۱۳۳۹، تهران.
- کین راس، لرد، قرون عثمانی، ظهور و سقوط امپراتوری عثمانی، ترجمه پروانه ستاری، کهکشان، ۱۳۷۳، تهران.
- گولپینارلی، عبدالباقی، در بیان ادبیات دیوانی، ترجمه توفیق ه. سبحانی، سروش، ۱۳۷۴، تهران.
- مولویه پس از مولانا، ترجمه توفیق ه. سبحانی، نشر علم، ۱۳۸۲، تهران.
- لایبی ار، آلفرد، سلیمان خان قانونی و شاه طهماسب، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری، زرین، ۱۳۷۵، تهران.
- لاموش، تاریخ ترکیه، ترجمه سعید نفیسی، کمیسیون معارف، ۱۳۱۶، تهران.
- لویزن، لئونارد، میراث تصوف، ترجمه مجدالدین کیوانی، نشر مرکز، ۱۳۸۹، تهران.
- لویس، برنارد، استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی، ترجمه ماه ملک بهار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، تهران.
- لویس، فرانکلین دین، مولانا دیروز تا امروز شرق تا غرب، درباره زندگی، معارف و شعر جلال الدین محمد بلخی، ترجمه حسن لاهوتی، نامک، ۱۳۸۵، تهران.
- مبلغی آبادانی، عبدالله، تاریخ صوفی و صوفیگری، حرّ، ۱۳۷۶، قم.
- مدرسی چهاردهی، نورالدین، سلسله های صوفیه ایران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، تهران.
- معصومعلیشاه شیرازی (نائب الصدر)، محمد معصوم بن زین العابدین، طرائق الحقائق، تصحیح محمدجعفر محجوب، سنایی، ۱۳۸۲، تهران.
- نظامی، خالق احمد طریقت در هند دوره اسلامی، تصوف و طریقت، نگاهی تاریخی، ترجمه علیرضا رضایت، حکمت، ۱۳۹۷، تهران.
- هامرپورگشتال، یوزف، تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان فر، زرین، ۱۳۶۷، تهران.
- Çelebi, Celal-zade Mustafa, Selimnameh, haz. Ahmet Uğur-Mustafa Çuhadar, 1997, İstanbul.

- Gölpınarlı, Abdülbaki, Mevlanadan sonar Mevlevilik, 1953, İstanbul.
- Haksever, Ahmet Cahit, Son Dönem Osmanlı Mevlevilerinden Ahmet Remzi Akyürek, 2002, Ankara.
- Solak-zade, Mehmed Hemdemi, Tarih, haz. Vahid Çabuk, 1989, Ankara.
- \_\_\_\_\_, Din ve Düşünce, Osmanlı Medeniyeti Tarihi, 1999, İstanbul.
- Yaşar Ocak, ahmet, Din ve Düşünce, Osmanlı Medeniyeti Tarihi, 1999, İstanbul.
- Yetik, Erha, İsmail-i Ankaravi, Hayati, Eserleri ve Tasavvufi Görüşleri, 1992, İstanbul.
- Yılmaz, Hasan Kamil, Osmanlı Sultanları ve Mutasavvıflar, Mavera Dergisi, VIII/92-95, 1984, Temmuz-Ekim.

## **An Analysis of the Rumi's Way in the Ottoman Period from the Rise of the Ottomans to the End of the Period of Sultan Ahmad I.**

### **Abstract**

Rumi was one of the most influential figures in the history of the Ottoman Empire, who enjoyed a special place in the Ottoman Empire with his policy of approaching the upper classes, government agencies, and interacting with them. In this way, Rumi gained power and, by adapting to the political and religious goals of the Ottomans, was able to play a long role in the political, social and cultural developments of the Ottoman period. The basic demand of the present study is to analyze Rumi's relations with the Ottoman government until the end of the reign of Sultan Ahmad I. The research method in this research is descriptive-analytical method and the method of data collection is also library. The results of this study show that since the first years of the establishment of the Ottoman government, there have been relations between this government and the Rumi sect, and the leaders of this sect have spread by influencing the Ottoman government and

establishing interactive relations with the Ottoman rulers. Rumi's principles and ideas spread throughout the Ottoman Empire. Because Rumi did not take a political stance against the Ottoman state and became involved with the Ottoman religion, he was not severely persecuted by the Ottomans except in very rare cases, and for a long time established an unbreakable bond with the Ottoman government.

**Keywords:** Rumi, Ottoman, Anatolian, Relationship, Interaction.